



حسن صهباء یغمائی

وکیل پایه یک دادگستری

خاطره‌ای از مرحوم
شمس‌الدین محمد جامع

قاضی دادگستری

و شلیک گلوله در دادگاه

بخش دامغان

صهباء یغمائی

در سال ۱۳۱۸ خورشیدی مرحوم جامع رئیس دادگاه بخش دامغان بود. مرحوم جامع از قضات مکتب‌دیده و ملامت‌خوار و منطبق خواننده دادگستری بود و تاحیات داشت بواسطه خصوصیات مختصه بخود در محافل قضائی اعم از آنها که او را دیده و یا ندیده ولی اوصافش را از این و آن شنیده بودند معروفیتی بسزا داشت از خصوصیات بارزش تعصب در آراء و عقایدی بود که اتخاذ میکرد و بقول خودش در عقاید خود همچون کوه پایدار و استوار بود و سرموئی حاضر نبود انعطاف داشته باشد اوقاتی که سرکیف بود اگر آرائی را انشاء میکرد شعری یا ضرب‌المثلی را هم بطنزی یا جد چاشنی مطلب قرار می‌داد که این دست و آن دست میگشت و باعث شوخی و خنده همگان بود.

مرحوم دکتر عبدالعلی دهقان معاون اسبق وزارت دادگستری مقداری از کلمات قصار او را (در سالهایی که جامع رئیس دادگاه بخش آباد بود و مرحوم دهقان دادستان شیراز) در کتابچه‌های یادداشت خود جمع کرده بود که خالی از لطف نبود.

نگارنده هم که بجای مرحوم دهقان بدادستانی شیراز ماورد شدم چندبار با مرحوم جامع قلم‌هامان بقول معروف شاخ شاخ شد که شرحش خالی از لطف نیست ولی فعلا قاصد در شرح آنها نیستم. ذکر یکی از شیرین کارهای

مأموریت دامغانش مورد نظر است . و در پایان شیرین کاری آباده او .
اتوبوسی در عبور از دامغان مورد بازرسی مأمورین کشف قاچاق قرار می-
گیرد و از جامه‌دان مسافری يك اسلحه کمربادی پانزده تیر فشنگ کشف می-
شود صاحب اسلحه ادعا می کند که شیئی مکشوفه اسلحه حقیقی نیست و جزء
اسباب بازی بیچگانه است و برای کودک خودش آنرا بعنوان سوغات به مشهد
می برد ولی مأمورین شهر بانی چون اسباب بازی بدین شکل و ظرافت ندیده
بودند باور نمی کنند و خلاصه صورت مجلس بعنوان اسلحه بدون جواز تنظیم
میشود و چون مسافری و راننده بحمايت متهم برمی خیزند و حاضر نمیشوند که
مسافر همراه خود را تنها گذاشته و بمسافرت ادامه دهند قرار می شود که پرونده
فوری و بدون اتلاف وقت بدادگاه برده شود و تکلیف متهم تعیین گردد . و بعد
اتوبوس حرکت کند .

لذا قریب ساعت ظهر پرونده مزبور با متهم و قریب ده پانزده نفر از
مسافرین و راننده و افسر شهر بانی و پاسبان و گاراژدار محل بدادگاه بجزر دامغان
که فاصله بسیار کمی تا گاراژ داشته می روند و مسافرین همه همصدا که اسلحه
اسباب بازی است .

آقای جامع خسته از محاکمات روزانه مواجه با پرونده مزبور و جماعت
همراه آن می شود و چون گزارش را می خواند و متوجه می شود که باید فی المجلس
تعیین تکلیف شود و نمی توان چنین جماعتی را چند روز معطل رسیدگی ساخت
نگاهی با اسلحه که روی میز گذاشته بودند می کند و از متهم می پرسد که کجای
این اسلحه با اسباب بازی می ماند ؟

صاحب کالا جواب می دهد که این شیئی همه چیزش شبیه هفت تیر است ولی
گلوله‌های آنرا ملاحظه کنید گنجشک را هم نمی کشد برای اسباب بازی است .
و نظیرش هم در مغازه‌های تهران فراوان است .

رئیس دادگاه اسلحه را بدست می گیرد و قدری آنرا ورنده می کند و
یکی از فشنکهای ظریفش را در لوله می گذارد و همینطور که مسافرین و متهم
و گاراژدار و پاسبانها جلومیزش ایستاده بودند سر لوله را بطرف آنها و متمایل به
پائین نگاه میدارد و بی محابا شلیک می کند .

بر خاستن صدای تیر در دادگاه همزمان با آخ گفتن سعید گاراژدار و افتادن
وی بزمین که گلوله برانش اصابت کرده و خراش داده و خون جاری شده بود
غوغائی بپا می کند و لوله‌ای بین مسافرین می اندازد و پاسبانها می دوند بیرون

و كمك می طلبند و جمعیتی از بیرون بداد گاه می آیند و پز شك محل را می آورند و جراحی پای گاراژدار که سطحی بوده پانسمان می شود و بالاخره رئیس شهر بانی و رؤسای دیگر بتدریج وارد می شوند و رئیس دادگاه را که رنگ و رو را باخته بود بکنار می کشند و سر و ته قضیه را این جور بهم می آورند که اسلحه واقعا اسباب بازیت و تعقیب آن مورد نداشته و گاراژدار هم هیچ شکایتی ندارد و جراحی هم فقط روی پوست پا و سطحی است و بالاخره سه چهار ساعت بعد از ظهر غائله ختم می شود و اتوبوس بمشهد روانه میشود . بحمدالله بخیر و خوشی سر و ته مسئله بهم می آید .

بی خیر از آنکه رئیس تلگرافخانه محل که جزء ناظرین بود قبل از اینکه ختم گفتگو بشود حسب الوظیفه گزارش بلند بالائی بمرکز داده و همه چیز را گفته الا آنکه اسلحه معلوم نیست حقیقی است یا اسباب بازی .

این قبیل گزارشها هم در آنسنوات خیلی زود تحت اقدام قرار می گرفت و جدی تلقی میشد خلاصه تاغروب آن روز خیر بوزیر عدلیه می رسد و فردای آن روز آقای صاحب جمع دادیار وقت استان مرکز ما مور میشود که برای تحقیق و بازرسی بدامغان برود و آقای صاحب جمع چند روزی در دامغان محرمانه و علنی تحقیقات می کند و در مراجعت گزارشی میدهد که منجر بانظار خدمت مرحوم جامع میشود و پرونده تخلفش راهم بداد گاه انتظامی می فرستند . دادگاه انتظامی هم محکومینی که ظاهراً کسر چند ماه حقوق بود درباره اش صادر می کند و این جریان قریب شش ماه طول می کشد تا دوباره بمرحوم جامع کار قضائی ارجاع میشود ولی تا مدتها شیرینکاری مرحوم جامع نقل محافل قضائی بود .

پنج شش سال بعد از این حادثه در سالی که مرحوم موسوی زاده وزیر دادگستری بود مسافرتی جهت سرکشی مراجع قضائی با اتومبیل بشیرازمی - کند در بین راه (آباد) همین آقای جامع رئیس دادگاه بخیر بوده سی چهل نفر از اهالی دهی بنام صادق آباد جلو اتومبیل وزیر را سد می کنند و شکایت از این که مالکین قنات مجاور آنها نوکنی کرده و تمام آب قنات صادق آباد را بمرعه خود برده و ساکنین صادق آباد حتی برای آب خوردن خود در مضيقه افتاده اند و دادگاه هم برای رسیدگی بشکایتشان وقت چهار ماهه داده که تا وقت محاکمه برسد از تشنگی تلف خواهند شد .

وزیر عدلیه پیاده می شود و قدری باشکات صحبت می کند و چون درمی یابد که تا محل قنات شش هفت کیلومتر فاصله بیشتر نیست با اتفاق همراهان و شاکی ها

بسرقات میرود و با کمال تعجب می بیند که بکلی قنات خشکیده و زنها و بچه - های روستا کاسه و کوزه و دیگ و قابلمه بدست ازده مجاور آب برای شرب می - آورند لذا به آباده برمی گردد و از آقای جامع چگونگی را می پرسد .
آقای جامع می گوید وقت رسیدگی داده ایم برای فلان روز (چهارماه فاصله) آقای موسوی زاده میگوید خودم محل را دیدم موضوع فوریت سه چهار روزه کار را فیصله بدهید .

آقای جامع با کمال خونسردی میگوید . حضرتعالی این آقای عبده رئیس دادگاه انتظامی را گویا درست نمی شناسید اگر من وقتی را که داده ام تغییر بدهم سه چهارتا از رتبه های مرا میگیرد .

آقای موسوی زاده می خندد و می فرماید نترس من هستم نمی گذارم رتبه های مرا بگیرند .

آقای جامع سرش را تکان میدهد و میگوید آن وقتی که اورتبه مرا می گیرد حضرتعالی معلوم نیست در وزارت باقی باشید .

آقای وزیر می بیند سر بسر گذاشتن با جامع بین جمعیت و در آن موقعیت صلاحش نیست بشیرازی آید تا در آنجا راه حلی برای مسئله پیدا کند .
در شیراز موضوع مورد مذاکره قرار گرفت اتفاقاً شکایاتی هم در همان خصوص بدادسرا رسیده بود که جنبه کیفری داشت .

(نگارنده بنازگی بدادستانی شیراز منصوب و چند روزی بود که مشغول کار شده بودم) شکایات را بررسی کردیم و آقای وزیر مشهودات خود را تذکر دادند دیدیم مسئله مهم است و جا دارد که بازرس مخصوصی از شیراز مأمور رسیدگی شود یکی از آقایان بازرسان را تا آقای وزیر شیراز بود به آباده فرستادیم و با اقداماتیکه بازرس در محل کرد طرفین سازش کردند و آب به - مجرای صادق آباد اعاده شد و رفع مضیقه اهالی بعمل آمد و موضوع بخوشی خاتمه یافت .

انصاف را که با همه کج سلیقه گی ها که مرحوم جامع داشت خدایش پیامر زاد مرد پاکی بود و همین درستی او موجب بود که دیگر عیوبش را تحمل میکردند حتی وزیر راضی نشد او را اذیت کند چون فهمید آدم ساده دلی است و پاک .
خدانند هم همه محسنات را بیک نفر نمی دهد ولی عامل درستی و پاکی بسیار عیوب را تحت الشعاع قرار میدهد مخصوصاً در محیط قضائی که از عوامل اصلی و اساسی اجرای عدالت راستی و درستی است و مابقی فضایل فرع بر آن اصل است .